

از میان گفته ها و نظرات "کیانوری" در چاپ جدید "گفتگو با تاریخ"

روحانیت ایران

مقاومتی در برابر ۲۸ مرداد نداشت

آیت الله بهبهانی خود یکی از کانون های کودتا بود. آنچه که درباره تاریخ انقلاب اسلامی نوشته اند فوق العاده ضعیف است. مثبت و منفی و خوبی و بدی همه را باید گفت تا مردم قبول کنند. نه مثل ستایشی که از آیت الله کاشانی می شود و از اشتباهات بزرگ او چیزی گفته نمی شود.

چاپ تازه ای سلسله مطالبی که زنده یاد نورالدین کیانوری دبیر اول سابق حزب توده ایران تحت عنوان "گفتگو با تاریخ" انجام داده منتشر شده است. در این چاپ، فصولی به چاپ اول اضافه شده است که عمدتاً درباره تاریخ و تاریخ نگاری و نظرخواهی و نظر دهی در باره برخی افراد و گاه مسائل تشکیلاتی و سیاسی حزب توده ایران در مهاجرت اخیر است. بی شک این گفتگوها در شرایطی کاملاً عادی و از جانب کس و یا کسانی انجام شده است، که دوستان حزب توده ایران نیستند و ای بسا از جمله کسانی باشند که پس از یورش به حزب ترک صفوف کرده و به صف مقابل پیوسته اند.

با این کتاب و این خاطرات، دو گونه می توان برخورد کرد. یا آن را ندیده گرفت و از کنار آن گذشت و یا بدقت مطالعه کرد و آن نکاتی را که علیرغم همه شرایط نامناسب و در لابلای جملات چنان بیان شده که به سود آگاهی تاریخی است بیرون کشیده و باز انتشار داد. ما برخورد دوم را با این کتاب کرده ایم و بر این باوریم که این برخورد و این انتشار به سود تاریخ ایران، به سود حزب توده ایران و به سود آگاهی نسل جدید چپ ایران است که اگر به سن ۲۵ سالگی هم رسیده باشد، هیچ چیز از سالهای انقلاب، پیش از انقلاب و سالهای نخست تأسیس جمهوری اسلامی و صدها حادثه تاریخی ایران نمی داند و اگر هم بداند عمدتاً گذرا و شفاهی است و از دهان روزنامه های حکومتی و تحریف کنندگان تاریخ ایران در سیمای جمهوری اسلامی. امثال اسدالله بادامچیان قائم مقام جمعیت موفقه اسلامی و دیگران و دیگران. و تازه کار یورش به تاریخ حزب در این نیز خلاصه نمی شود. تازه تلویزیون صدای امریکا و امثال چالنگی با پاهای لنگ سیاسی فصل نوینی از حمله به حزب و تحریف تاریخ آن را آغاز کرده اند تا نسل نوین چپ ایران حزب توده ایران را اگر هم از نگاه جمهوری اسلامی نمی بیند و باور ندارد، از نگاه این آقایان قبول کند و باور کند. دو سر یک طیف که به یک نقطه می رسند: نفی و تخریب تاریخ حزب توده ایران و تاثیر و نقش آن در بزرگ ترین حوادث ایران معاصر. از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاخان، تا کودتای ۲۸ مرداد و سرانجام انقلاب ۵۷.

این مجموعه تلاش ها، ما را بر آن داشت تا چاپ جدید "گفتگو با تاریخ" را بخوانیم و آنچه را مفید به درک حقایق می یابیم منتشر کنیم.

پیرامون نحوه و کیفیت چاپ جدید "گفتگو با تاریخ" نیز باید گفت: کتاب در ۳ هزار نسخه بصورت رسمی اجازه انتشار یافته اما بسیار نایاب است و چند نسخه ای که در فواصل مختلف بدست ما رسیده کیفیت های متفاوت چاپی دارند. یعنی کاغذ آنها و شیرازه بندی و... که این نشان میدهد بدلیل فروش بالای کتاب، آن را بسیار فراتر از ۳ هزار نسخه و در چاپخانه های دیگر منتشر کرده اند و باعث تعجب است که هنوز نیز دشوار می توان نسخه ای از آن را در کتابفروشی های مقابل دانشگاه و یا بازار سرپوشیده کتاب تهران و یا

کتابفروشی های کریمخان و دیگر نقاط یافت. در شهرستانها حکایت از این بدتر است و تا آنجا که ما اطلاع داریم حتی در شهرهای بزرگ مرکز استان ها نیز کتاب را نمی یابند. این استقبال و کمیابی نیز از جمله انگیزه های ما برای بازانتشار بخش هایی از این کتاب بود، که بتدریج در راه توده می خوانید.

انقلاب جنگل، جمهوری گیلان و تاریخ نویسی در ایران

به عقیده ما، در دوران - انقلاب- جنگل، ۱۲۹۹ هم چپ ایران فوق العاده نوپا و بی تجربه بود و هم سیاست اتحاد شوروی، که تازه بوجود آمده بود. انقلاب اکتبر هم در ۱۹۱۷ شکل گرفت، یعنی سیاست شوروی فوق العاده جوان بود. کسانی که روی کار آمدند، قدرت و دید انقلابی فوق العاده قوی داشتند، ولی همانگونه که گفتیم، مثل دوران ۲۰ تا ۳۲، که رهبران حزب توده ایران سابقه سیاسی نداشتند. انقلاب اسلامی را هم که نگاه کنید، اول نیروهایی سرکار آمدند که سابقه کار سیاسی نداشتند. نمی دانستند کار سیاسی چیست و کشور چگونه اداره می شود. چقدر هم اشتباهات شد. شوروی ها هم در باره رضاخان این اشتباه را کرد. افراد سیاست شوروی چون رضاخان از اشرافیت نیست و از مردم عادی است، او را مثل گوگاجوی خودشان و یا مثل ستارخان می دانستند. نمی دانستند که این را انگلیسی ها آورده اند، چرا که اطلاعاتشان نسبت به ایران فوق العاده ضعیف بود. شوروی آن وقت سیاستمداری در ایران نداشت. اولین سفیرشان در سال ۱۹۲۱ به ایران وارد شد. سیاست شوروی نسبت به ایران، بطور کلی جوان بود و کورمال، کورمال پیش می رفت.

سیاست کمونیست های ۱۲۹۹ آن وقت ایران هم همین بود. مقداری هم گرفتار بیماری چپ روی، که بیماری تمام احزاب است که وقتی امکان فعالیت وسیع دولتی می یابند، این وضع تشدید می شود. در داخل حزب کمونیست ایران هم اختلاف نظر شدیدی بین حیدر عمواعلی که فهمیده تر و تحصیلکرده بود با دیگران وجود داشت. با دکتر حشمت؟ و امثال آن. ما معتقدیم که - در دوران انقلاب جنگل- هم سیاست شوروی دارای اشتباهاتی بوده، هم حزب کمونیست ایران و هم بقیه انقلابیون ایران. جنگلی های انقلابی هم کم اشتباه نکردند. یک ناپختگی اولیه ای که باعث شد این میوه، زمان کافی برای رشد پیدا نکند. این مجموعه را نبایستی یکطرفه قضاوت کرد و همه تقصیرها را به گردن طرف مقابل انداخت. تاریخ را بایستی خیلی دقیق و بی طرفانه و با تمام اقداماتی که انجام گرفته نگاه کرد. من گاهی اوقات چیزهایی را می خوانم، می بینم بسیار یکطرفه و بی انصافی است. چون این طرف دین بوده و مسلمان، همه حق را به این طرف دادن، بی انصافی است. مثلاً **آیت الله کاشانی** را چقدر تجلیل می کنند، ولی تمام اشتباهات بزرگی که در دوران کودتا-۲۸ مرداد- داشته و فریب خورده به فراموشی سپرده شده است. این تاریخ نویسی و برخورد بی طرفانه نیست، این فریب خوانندگان است. اگر می خواهیم تاریخی بنویسیم که دقت داشته باشد، بایستی اشتباهات هر طرف را بگوئیم. دولت شوروی- پس از روی کار آمدن رضاخان- خیلی زود اشتباهش را نسبت به او تصحیح کرد و فهمید که رضاخان آن طور که تصور می کردند، نظیر ستارخان نیست، بلکه یک عامل دست نشانده انتخاب شده انگلستان است.

س: موضوع بعدی، بحث تاریخ نگاری است. ما سه مرحله تاریخ نگاری در ایران داشتیم: عصر مشروطه، عصر رضاخان و عصر محمدرضا. در این سه مرحله، طیف های مختلف با نگرشهای مختلف، وارد صحنه شده اند. چه در بیرون مرزها شامل شرق شناسان و ایران شناسان و بعضاً دستگاه های خاص و چه در داخل، نویسندگان مختلف با طیف های مختلف.

کیانوری: این کاملاً درست است. ما یک تاریخ فرمایشی داریم؛ یعنی کسانی تاریخ را نوشته اند که دستوری بوده اند. از طرف شاه و قدرت به آنها دستور داده اند که چه بنویسند. یک تاریخ نگاری مقاوم داریم؛ یعنی واقعیت نویسی، یک تاریخ نویس با احتیاط هم داریم. مثلاً مشیرالدوله تاریخ ایران باستان را می نویسد ولی در آن هیچ موضع گیری به چشم نمی خورد، بلکه عین وقایع نگاری ایران باستان است. تاریخ علمی نیست. این تاریخ فقط وقایع نگاری است. کسانی هم هستند که تاریخ می نویسند و به باستان نمی روند. مثل عباس اقبال آشتیانی و کسروی. کسروی تلاش می کند که تاریخ را آن گونه که هست بنویسد. تاریخ مشروطیت کسروی، وقایع نگاری است، ولی خیلی دقیق است. کسروی کوشش می کند عین واقعیت را بدون هیچ جهت گیری در آن شرایط بنویسد و به نظر من هم بهترین کتاب تاریخ مشروطیت تا کنون، تاریخ کسروی است. تاریخ عباس اقبال هم می خواهد چیزی به نفع دستگاه ننویسد و کوشش می کند علمی بنویسد، ولی به جریان روز کاری ندارد. می خواهد خودش را از جریان روز کنار بکشد. البته، مطالبی هم که نوشته مفید و بدرد بخور است. من این سه گونه تاریخ نویسی را در این دوران می بینم.

کتاب «تاریخ بررسی اجتماعی ایران» نوشته سعید نفیسی با کتاب دوجلدی «تاریخ عصر رضاشاه» در تضاد است. اولی با احتیاط است ولی درست تر نوشته است. دومی خیلی احتیاط کرده است. – توجه باید کرد- که اینها در شرایط فوق العاده دشواری زندگی می کردند و تلاش می کنند که کار مثبتی انجام دهند. غیر از همان آثار عباس اقبال، کسروی و تحقیقات مختصری که در باره ایران باستان چاپ شده، همه تابع شرایط محیط بوده اند.

س: «تاریخ بیست ساله» مکی را که هشت جلد است، چگونه ارزیابی می کنید؟
کیانوری: من آن را بطور کامل نخوانده ام، اما مواردی را هم که خوانده ام، هم جنبه های مثبت و واقع بینانه دارد و هم جنبه های دارد که نشان می دهد بر روی بعضی مسائل روپوش گذاشته است. مثل کسروی نیست و سطحش خیلی پایین تر از آنست. از روی قضاوت کسانی که آن را کامل مطالعه کرده اند و من به قضاوتشان اعتقاد دارم، می توانم بگویم که هم جهات مثبت دارد و هم جهات منفی. مثلاً بهنود هم یک تاریخ نوشته است. خیلی به او ایراد می گیرند در همین کتاب. مجید فیاض هم نقدی بر آن نوشته و می گوید مطالب نادرستی در آن است.

س: تاریخ کمبریج چگونه است؟

کیانوری: من فقط یک کتابش را خوانده ام. این یک جلد مربوط به دوره رضاخان است. کمبریج مثل همه غربی ها به رضاخان جنبه ملی می دهد و او را میهن پرست می داند. باید هم این کار را بکند، رضاخان مهره خودشان است، ولی در باره مسائل دیگر، نکات مثبتی هم دارد. یکی از کتاب های خوبی که دیده ام، «ایران قرن بیستم» است که سه نویسنده فرانسوی آن را نوشته اند که هر سه هم ایران شناسند. با وجود این، بعضی از نقص ها در آن به چشم می خورد. مثلاً به ادعای میهن پرستی رضاخان کمی بها می دهد. در این کتاب نکات واقع گرایانه ای نسبت به دیگر کتاب ها هست. تا شب قبل از انتخابات دوم خرداد را نوشته است، حیف که شش ماه بعد از آن را ننوخته است.

س: بعد از انقلاب وقایع نگاری و اسناد تاریخی در حد معمول بود، ولی خاطره نگاری بسیار وسیع شد؛ چه خاطرات خارجی ها و چه خود ایرانیان از طیف سلطنت طلب گرفته تا چپ و راست و رجال و غیره. مسلم است افرادی که شرح حال زندگی خودشان را می نویسند، همه در دفاع از خود و عملکرد خودشان و محکومیت مخالفانشان می نویسند، مثل شرح حال دکتر متین دفتر، ابتهاج و غیره. اینها مطلقاً از تمام کارهایی که کرده اند، چه درست و چه

نادرست دفاع کرده اند. البته خاطرات ابتهاج نکات مثبتی دارد. در آنجا اشاره شده که دو امریکایی آمدند و با من مذاکره کردند که تو برای نخست وزیری آماده ای، ولی من نپذیرفتم.

کیانوری: بعید نیست که درست باشد، چون آدمی بود قرص و محکم که امریکایی ها چنین آدمی به دردشان می خورد. سفرها و نمایندگانی دولت های خارجی هم معلوم است که وقتی خاطره بنویسند از سیاست دولت خودشان در آن دوره ای که بودند دفاع می کنند. آن چیزی که در تمام اینها به چشم نمی خورد، تحلیل اوضاع اجتماعی هر دوره است. مثلاً در باره اوضاع اجتماعی تاریخ مشروطیت. درحالیکه ما باید دقت علمی داشته باشیم و بگوئیم چه شد که یک دفعه مشروطیت اوج گرفت. یا مثلاً چرا در انقلاب کبیر اکثر نظامیان ناراضی به انقلاب پیوستند، چرا دهقانان ناراضی بودن، چرا حتی تجار ناراضی بودند؟ چه عواملی باعث شد که این عدم رضایت، به صورت یک انفجار در آید؟ چگونه یک گروه کوچک از زندان بیرون می آیند و موفقیت پیدا می کنند؟ بدون تحلیل شرایط تاریخ درست از آب در نمی آید.

ما اگر بخواهیم تاریخ انقلاب اسلامی را هم دقیق بنویسیم، باید اوضاع و احوال دوران شاه را به همراه عدم رضایت قشرهای مختلف جامعه و خواست های آنها در نظر بگیریم. باید سیاست داخلی، خارجی و همه عوامل را مدنظر بگیریم. تاریخ هایی که برای انقلاب اسلامی نوشته اند، **فوق العاده ضعیف** است. البته ممکن است من چیزهایی را ندیده باشم.

دکتر متین دفتری هم خاطراتش را در دفاع از خودش نوشته است. ولی همین قسمت آن که نشان می دهد چگونه رضاخان تمایلات آلمانی پیدا کرد جالب است. در نوشته هایی که به عنوان خاطرات افراد چاپ می شود، در عین حالی که دفاع از خودشان است، نکات قابل استفاده ای هم یافت می شود. اینهایی هم که جهت گیری خاص سیاسی دارند، مثل طلوعی یا دیگران که به دفاع از رضاخان و پسرش می پردازند، از اول تکلیف خودشان را معلوم کرده اند. اینها می خواهند معایب و نواقص را بپوشانند و موفقیت هایشان را بزرگ جلوه دهند. به این دلیل این تاریخ نویسی ها کوچکترین ارزش تاریخی ندارند و چیزی هم به تاریخ اضافه نمی کنند. مثلاً طلوعی تمام گزارش های شهربانی را در باره رزم آرا می خواند و حتی یک نمونه پیدا نمی کند که رزم آرا با حزب توده ایران ارتباط داشته باشد، ولی در آخر نتیجه می گیرد که رزم آرا با حزب توده ایران تماس داشته است! این دیگر ارزش تاریخی ندارد و یک مطلب پیش پا افتاده است.

س: خاطره نویسهای معاصر، یک گروه مثل طلوعی و بهنود هستند که تحلیل ندارند. یک گروه سلطنت طلب هایی مثل فریدون هویدا، محمد رضا، اشرف و غیره هستند. یک گروه هم چپ ها هستند، مثل ایرج اسکندری، خان بابا تهرانی و غیره؛ بین این سه گروه، خاطرات کدام یک قوی تر است.

کیانوری: آن یکی که از سلطنت طلب ها می نویسد مثل اشرف، اصلاً ارزش تاریخی ندارد. در باره دوران رضاخان هم، نوشته فردوست از همه قوی تر است. در خاطرات اشرف واقعاً مطلب نویی نیست که در سایر منابع نباشد؛ غیر از این که می خواهد از نقاط ضعف خودشان دفاع کند. یا فریدون هویدا وقتی می نویسد، تنها می خواهد از برادرش دفاع کند. اما در باره خاطرات نیروهای چپ- به قول شما- قضاوت کاملاً متفاوت است.

خیلی از آنها واقعاً ارزش تاریخی ندارند. در باره خاطرات ایرج اسکندری هم همانطور که گفتیم، او با یک جهت گیری خاص در دفاع از خود و محکومیت مخالفینش می نویسد. خاطرات امثال خان بابا تهرانی نیز وقایع نگاری یک دوره است و در آن تحلیل اجتماعی از

اوضاع ایران یا نقاط دیگر یافت نمی شود. البته از تمام این نوع تاریخ نویسی هایی که در باره مسائل حزب توده ایران نوشته شده، مطلب خان بابا تهرانی بی طرفانه تر است. با آنکه گاهی اوقات هم قضاوت کرده و علیه من می نویسد و نکات تند دارد. کار امثال جهانشاهلو و حسن نظری هم که به طرف سازش با دستگاه ساواک رفتند و در خدمت آن قرار گرفتند، کوچکترین ارزش تاریخ ندارد. مثلاً جهانشاهلو مزخرفاتی نوشته است، از جمله می گوید من از قوم و خویشان آیت الله خمینی هستم!

س: کتاب خلیل ملکی را هم می شود اینگونه دانست؟

کیانوری: نه؛ ماهیت آن با دیگران متفاوت است. او اصلاً با اینها تفاوت دارد. هیچ جا، به کسی اتهام بیخودی نزده است. در بعضی جاها حتی خطاهای خویش را هم ذکر کرده است. جایی هم گفته که بهتر بود سیاستمان نسبت به حزب توده ایران و شوروی به گونه دیگری بود و به آن شکل ادامه نمی دادیم. «خاطرات ملکی» در عین حال دفاع از خودش با دیگران تفاوت دارد. او مثل انورخامه ای از خود دروغ نساخته است. خامه ای چیزی را که اصلاً نبوده ساخته و افراد را متهم کرده است؛ کسانی را هم متهم کرده که نمی توانند از خودشان دفاع کنند. یا مثلاً چیزهایی را که عبدالله برهان و غیره می نویسند و حالا خودشان هم پشیمانند. مقداری از نوشته بابک **امیر خسروی** هم که خاطرات خودش هست، در آن تلاش کرده خود را بیطرف نشان دهد. مثلاً در بعضی جاها که خواسته مرا متهم به دروغ گویی کند، اتهاماتی به حزب توده ایران و حتی مطالبی را که خودش در مجله خودش به قلم دوستش - آذرنور - منتشر کرده، تکذیب می کند و می گوید اینها نادرست است. باید از او بپرسید چطور تا یک سال قبل از این که کیانوری زندانی شود، تمام نظریات تو در تأیید کیانوری است، اما یکدفعه به این جا می رسد که کیانوری آدم متقلبی است و همه اش دروغ می گوید. چه چیزی باعث این تغییر نظر شده است؟

س: شاید تحولی در او بوجود آمده است؟

کیانوری: این مسخره است. علت آن فقط این است که من در خاطراتم انتقادی به ایرج اسکندری داشته ام. این از روی کینه است. حتی موقعی که با اسکندری اختلاف نظر داشتم، صریحاً می گفتم من نظر کیانوری را قبول دارم. یکدفعه چطور شد که به اینجا می رسد؟

س: خاطرات اردشیر آوانسیان هم منتشر شده است، شما دیده اید؟

کیانوری: بله؛ دیدم. مطالب بسیار جالبی در باره فرقه و پیشه وری دارد. این یک پرسش و پاسخی بوده که بابک آن را ضبط کرده و بعد از مرگ او منتشر کرده است. اردشیر در آخر عمرش با دوران جوانی و مبارزه جویی تفاوت عمده ای که دارد اینست که یک خودبینی شدیدی پیدا کرده بود.

س: به آذین خاطرات ننوشته، اما سه جلد کتاب کوچک دارد، دیده اید؟

کیانوری: البته خاطرات نیست، از هر دری سخنی است. من جلد سوم آن را ندیده ام، دو جلد آن هم بد نبود.

س: کتاب بزرگ علوی را ندیده اید؟

کیانوری: نخیر.

س: یکی در آلمان چاپ شده و یکی را هم داده در ایران چاپ کنند.

کیانوری: من می توانم حدس بزنم که چه نوشته است. به یقین در دفاع مطلق از خودش، رادمنش و ایرج اسکندری و محکوم کردن بقیه.

س: در بخش اعظم آن سعی کرده خودش را به عنوان یک هنرمند و ادیب معرفی کند تا وابسته به حزب توده ایران.

کیانوری: بالاخره او نویسنده نسبتاً خوبی بود ولی درجه یک نبود. بیشتر کارش معلمی در دانشگاه و در اروپا بود.

س: غیر از خاطرات این افراد، چه کسان دیگری را می توان نام برد؟ مثلاً خاطرات ضیاء الموتی را دیده اید؟

کیانوری: کتاب ضیاء الموتی را دیده ام. خاطرات نیست، رونویس نوشته های دیگران است. از کتاب جهانشاهلو هم بدتر است؛ آنقدر دروغ گفته که آدم شاخ در می آورد. **جواب اینها را نوشته ام،** اما تا کنون چاپ نشده است. کتاب ضیاء الموتی هم خاطرات خودش نیست.

س: کنار منابع کتابخانه ای، مطبوعاتی و احیاناً اسنادی که منتشر می شود، خاطرات چقدر می تواند در نگارش تاریخ مفید باشد.

کیانوری: به نظر من کمک بسیاری است. مثلاً در بسیاری از نوشته ها، خاطرات و تاریخ هایی که در باره چپ نوشته شده، مسائلی از پیدایش چپ ایران پس از انقلاب اکتر و حتی قبل از آن، وقایع کشورهای اروپایی و ایران و افکار چپ در آنها هست که می تواند پایه ای برای تاریخ نویسی و تحلیل تاریخ باشد. می توان همه را کنار هم گذاشت و قضاوت درستی کرد.

در باره تاریخ باستان کسانی مثل پورداوود مطالبی نوشته که خوب بود. ما از ایران باستان، بیش از همه از هرودوت داریم. خود ما از ایران باستان چیزی نداریم؛ غیر از متن کتیبه هایی که بعدها موفق شدند بخوانند. البته آن هم به کمک کارشناسان خارجی. هرودوت، تاریخ نگار درجه یک بود. او با تمام دقت اصرار داشته که بنویسد و توانسته هم بنویسد. اگر هرودوت نبود تقریباً تاریخ ایران باستان از بین رفته بود؛ شاید همه تاریخ از بین رفته بود.

رضاخان در ابتدای فعالیتش، تظاهر به دین داری می کرد، پا برهنه به مسجد می رفت. پا برهنه به قم می رفت، ولی بعد که مسلط شد، بطور کامل مبارزه با مذهب را شروع کرد. در دوره رضاخان و محمدرضا، حتی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، **روحانیت** مقاومت زیادی از خود نشان نداد.

س: البته این عکس العمل تظاهراتی بود که توده ای ها انجام دادند، یا ماجرای که بنام توده ایها در مدرسه قم و در جریان آقای برقعی صورت گرفت. مرحوم آیت الله طالقانی می گوید که از دربار، نامه هایی با جوهر قرمز به روحانیت نوشته می شد و آنها را تهدید می کرد.

کیانوری: از دربار نبود، بلکه از منزل آیت الله بهبهانی بود. حتی به نام توده ایها علیه مذهب کتاب چاپ می کردند.

س: در خاطرات شهید **محلاتی** که اخیراً چاپ شده، در باره ماجرای آقای برقعی مطالب جالبی دارد. وقتی که از کنفرانس باز می گردد، با تظاهراتی که یا توده ایها بودند و یا بنام آنها انجام می شد روبرو می شود. در این تظاهرات علیه آقای بروجرودی شعار می دهند و مثلاً می گویند که باید او کشته شود. وی می گوید من که آن موقع طلبه بودم، رفتم بالای دیوار مدرسه و گفتم دشمنان دارند تحریکات می کنند. مقداری از این استقبال روحانیت از شاه به این ماجراها باز می گردد. یعنی روحانیت احساس می کرد که اگر این شاه از بین برود، مثلاً استالین جای او را خواهد گرفت.

کیانوری: حزب توده در تمام آن دوران، یک کلمه ضد مذهب و ضد روحانیت ننوشته است. تمام تظاهرات و نوشته ها به دست همان عواملی است که ذکر کردم. بنام حزب توده ایران نشریه و کتاب های ضد مذهب نوشته و در آن تهدید کردند که مثلاً سر همه شان را خواهیم برید. نمونه اش آیت الله بهبهانی است که روز ۹ اسفند هم با گروه شاه و امریکایی ها

همکاری داشت. یکی از منشی هایی که نزد بهبهانی بود، نوشته که ما آن قدر با جوهر قرمز نوشتیم که تا مدت ها هنوز انگشت هایمان درد می کرد. تا نیمه های شب نامه به افراد مختلف نوشتیم. به نظر من مرکز این جریان در منزل بهبهانی بود. اصل کار هم دست انگلیسی ها، امریکایی ها، دربار و دارو دسته سیا بود. برگشتن آقای برقعی هم در این قسمت قابل تفسیر است. ما در قم کسی را نداشتیم که تظاهرات بکند. اگر چنین تظاهراتی هم شده، کار توده ایها نبود.

س: به عنوان تبعیت از آقای برقعی این کار را کردند و همین هم باعث شد برقعی تا آخر عمر منزوی باشد.

کیانوری: حتما کاری که آنجا شد، توسط همین افراد بود تا برقعی را در مقابل آقای بروجردی بگذارند و حتی به طرف خانه آقای بروجردی بروند. این مجموعه جریانی است که بلافاصله بعد از شروع جنگ و با وظایف مختلفی راه انداختند. عمده ترین فعالیت این جریان انتشار مطالب ضد روحانیت بنام حزب توده ایران در روزنامه ها بود. اینها مقالاتی تهیه می کردند که در آنها مطالبی علیه شوروی و خطر حزب توده ایران و این که دشمن بسیار قوی است، می آمد.

س: آیت الله بروجردی قابل مقایسه با امام خمینی نیست که بتواند به عنوان یک رهبر مبارزاتی از وی نام برد. البته او در زمان رضاخان دستگیر و تبعید شده بود. حتی آقا سید نورالدین حسینی که در شیراز رهبر «حزب برادران» را داشت، در دوره رضاخان دستگیر شده و به زندان افتاده بود؛ بعد هم او را تبعید کرده بودند. ولی در دوره محمد رضا، بخصوص بین سالهای ۲۰ تا ۳۲، اینها بیمی از شبی به نام استالین، حزب توده ایران و کمونیست ها داشتند.

کیانوری: فکر انگلیسی ها و امریکایی ها این بود که بعد از ورود شوروی به جنگ، او را از بین رفته می دانستند، اما بعد از استالین و پیروزی های او دیدند که شوروی نیرومند باقی مانده است و تصور آنها برعکس شده بود.

س: مساله فرقه به این موضوع کمک نکرد؟ یا حتی از آن به عنوان دستاویزی استفاده نشد؟
کیانوری: بله؛ همه اینها عواملی بود که به این ترس کمک کرد؛ تردیدی در آن نیست. مساله فرقه را بعدا بحث خواهیم کرد که نقش امریکاییها و انگلیسیها در ماجرای فرقه چه بود. البته در زمان رضاخان هم، جنگ سختی علیه روحانیت در جریان بود و رضاخان همه جا را قبضه کرده بود.

س: بله؛ می گفت برای مملکت پنجاه آخوند ما را بس است. این را جدی هم گفته بود.

کیانوری: بله؛ مقرر کرده بود که برای عمامه گذاشتن باید امتحان بدهند.